



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه هفتاد و پنجم؛ یکشنبه ۱۳۹۳/۱/۲۴

بررسی کلام مرحوم امام علیه السلام در نقد استدلال به عقد مستثنی منه کریمه

اشکال امام علیه السلام به استدلال به کریمه **﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾** انصافاً اشکال قوی است و به نظر می‌رسد این اشکال وارد باشد؛ مگر این که کسی ادعا کند که در تمام موارد خروج با جعل شارع، خروج به نحو حکومت است؛ یعنی شارع تمام آن مواردی را که عرف باطل می‌بیند [و نظرش مخالف است] تعبداً فردی را از باطل بودن خارج کرده است، اگر چنین باشد در مواردی که شک داریم آیا دلیل حاکمی وجود دارد تا تعبداً از باطل عرفی خارج شده باشد می‌توانیم به اطلاق کریمه تمسک کنیم. ولی احراز این که تمام موارد خروج به نحو حکومت است مشکل است، بلکه ظاهر آن است همان‌طور که مرحوم امام فرمودند تخصصاً خارج است؛ یعنی از اول معنای باطل ضیق است، لذا نمی‌توان در موارد مشکوک به کریمه تمسک کرد.

نظر مختار در تمسک به عقد مستثنای کریمه برای اثبات لزوم معاطات

مرحوم شیخ در تمسک به عقد مستثنای کریمه فرمودند: از آن جا که کریمه تنها راه اکل مال را در تجارت عن تراضٍ منحصر کرده و رجوع نه «تجارت» است و نه «عن تراضٍ»، پس داخل در مستثنی نیست لا محاله کریمه دال بر عدم نفوذ رجوع و بالملازمه لزوم بیع معاطاتی است.

ما قبلاً در بحث این که آیا معاطات مفید ملکیت است یا إباحه، در مورد تمسک به این کریمه برای اثبات إفاده‌ی ملکیت در معاطات بیان کردیم: به نظر ما استثناء در کریمه به نحو استثناء منقطع است؛ نه

متصل و لذا دال بر حصر نیست. بنابراین طبق آن مبنا، این جا نیز نمی‌توانیم برای اثبات لزوم معاطات به این کریمه تمسک کنیم.

استدلال به عقد مستثنای کریمه از غیر طریق حصر

بعضی^۱ به نحو دیگری غیر از طریق حصر نیز به عقد مستثنای کریمه برای اثبات لزوم بیع معاطاتی استدلال کرده‌اند، به این صورت که در معاطات، آخذ که مالک جدید است مال را از طریق تجارت و عن تراض به دست آورده است؛ چون فرض آن است که معاطات بیع بوده و مفید ملکیت است لذا می‌تواند مصداق تجارت باشد. بنابراین آکل آخذ نسبت به آن مال، آکل از طریق تجارة عن تراض است. شک می‌کنیم آخذ بعد از رجوع مالک اول هم جواز آکل دارد یا نه - چراکه اگر رجوع مالک اول نافذ باشد دیگر تصرف در آن برای آخذ جایز نیست - می‌توان به اطلاق کریمه که می‌فرماید آکل از طریق تجارة عن تراض جایز است تمسک کرده و اثبات کرد آخذ حتی نسبت به بعد از رجوع نیز جواز آکل دارد و این ملازمه با عدم نفوذ رجوع و در نتیجه لزوم معاطات دارد.

نقد این استدلال

به نظر می‌آید این استدلال صرف نظر از بعضی اشکالاتی که وارد کرده‌اند^۲ تمام نباشد؛ زیرا ﴿إِلَّا أَنْ

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۵، ص ۱۹:

و منه يظهر وجه الاستدلال على اللزوم بإطلاق حلية أكل المال بالتجارة عن تراض، فإنه يدل على أن التجارة سبب لحلية التصرف بقول مطلق حتى بعد فسخ أحدهما من دون رضا الآخر.

۲. حاشية المکاسب (للإيرواني)، ج ۲، ص ۴:

الظاهر أن النهي عن الأكل في صدر هذه الآية كناية عن التملك والتصاحب دون الأكل الحقيقي أو مطلق التصرف فيكون استثناء صورة وقوع التجارة عن تراض عن ذلك دليلا على حصول التملك بها وأن التجارة عن تراض من الأسباب المملكة فكانت الآية من أدلة نفوذ التجارة وصحتها دون جواز التصرفات المترتبة على التجارة لتمسك بإطلاقها بالنسبة إلى التصرفات الواقعة بعد الفسخ على لزوم المعاملة نعم لو كانت دالة على حصر سبب التملك في التجارة عن تراض لكانت دالة على بطلان الفسخ من وجه آخر حيث إنه ليس تجارة ولا عن تراض لكن أتى لها هذه الدلالة بعد أن كان الاستثناء منقطعاً.

✓ حاشية كتاب المکاسب (للأصفهاني، ط - الحدیث)، ج ۴، ص ۳۸:

أن أكل المال إما عنوان للتصرفات المعاملية بنفسها، وإما عنوان للتصرفات المترتبة على المعاملة. فإن أريد منه الأول فغاياته حلية التجارة عن تراض، و هي مستلزمة لنفوذها كما تقدم نظيره، و لا موقع لإطلاقها لما بعد إنشاء الفسخ، إذ ليس إنشاء الفسخ و عدمه من شؤون التجارة و أحوالها كما عرفت.

و إن أريد منه الثاني كما هو الظاهر، لظهور الأكل عرفا في التصرفات الغير المعاملية، لكن حيث قيد الأكل بكونه بينهم فلا محالة يراد منه

تَكُونُ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾ چنین اطلاقی ندارد؛ چراکه در مقام بیان جواز اَکَل تا این میزان که حتّی بعد از رجوع مالک اول هم جایز باشد نیست و لااقل آن که اطلاق کریمه را از این حیث نمی‌توانیم احراز کنیم، لذا نمی‌توان به آن تمسک کرد.^۱

۶. تمسک به کریمه‌ی ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾

کریمه‌ی دیگری که شیخ^۲ برای اثبات لزوم معاطات به آن تمسک کرده آیه‌ی شریفه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ می‌باشد. ما دو بار به طور مفصل درباره‌ی این کریمه - یکی در ابتدای مکاسب محرمه به عنوان یکی از قواعد عامه‌ی معاملات و دیگری در بحث إفاده‌ی ملکیت در معاطات - بحث کرده‌ایم و دلالت کریمه بر صحت و لزوم بیع و سایر عقود را بررسی کرده و اشکالات متعددی که درباره‌ی دلالت کریمه ذکر شده بود دفع کردیم.

خلاصه‌ی استدلال به این کریمه برای اثبات لزوم معاطات آن است که ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾، هم إفاده‌ی حکم تکلیفی می‌کند که وفای به عقد واجب است و هم إفاده حکم وضعی می‌کند که عقد غیر قابل انفساخ است. نحوه‌ی دلالت کریمه بر حکم وضعی را بیان کردیم نظیر دلالت کنایه است که ذکر لازم و اراده ملزوم می‌شود [هرچند این تفاوت را دارد که خود لازم نیز مقصود به إفهام است، برخلاف کنایه که خود لازم مقصود به إفهام نیست]. و اگر مثل محقق ایروانی^۳ ملتزم شویم کریمه نمی‌تواند دالّ بر هر دو حکم تکلیفی و وضعی باشد می‌گوییم: کریمه حکم وضعی را إفاده می‌کند.

بیان دیگر این که: عقود در نظر عرف و عقلاء مفید لزوم است وضعاً. کریمه‌ی ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ عقود را

التصرفات المترتبة على المعاملة بينهم، لأكل تصرف في مال الغير، فحينئذ يدل جواز التصرفات مطلقاً على عدم تأثير إنشاء الفسخ، إلا أنه فرق أيضاً بين جواز التصرفات المترتبة على التجارة و جواز التصرف بالتجارة، فإن الأول قابل للإطلاق، بخلاف الثاني فإنه ظاهر في أن السبب المجوز لها هي التجارة، وليس عدم إنشاء الفسخ قيدا للسبب المجوز ولا للتصرف الجائز به حتى ينفي بالإطلاق، و من الواضح أن ظاهر الآية هو الثاني كما يقتضيه الاستثناء من الأكل بسبب باطل.

۱. حاشية المكاسب (للزیدی)، ج ۲، ص ۴:

أقول هذه الآية متعرّضة لحال التصرفات فإن مفادها جواز الأكل بالتجارة إلا أنه لا إطلاق فيها بل هي بصدد مجرد كون الأكل بالتجارة حلالاً في مقابل الأكل بالباطل من غير نظر إلى بيان مدة الحلية و أنّها في الجملة أو مؤبّدة فتدبر.

۲. كتاب المكاسب (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۵۶:

و قد يستدل أيضاً بعموم قوله تعالى أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ بناءً على أن العقد هو مطلق العهد، كما في صحيحة عبد الله بن سنان، أو العهد المشدّد، كما عن بعض أهل اللغة، و كيف كان، فلا يختصّ باللفظ فيشمل المعاطاة.

به همان نحوی که عقلاء در نزد خود لازم می‌دانند اِمْضاء فرموده است. بنابراین معاطات نیز چون عرفاً عقد می‌باشد کریمه شامل آن می‌شود و همان تلقی عرف را مورد تأیید قرار می‌دهد.

إن قلت: می‌دانیم کریمه تخصیص خورده و نسبت به بعضی عقود حتی بعض عقودی که عرف آن را لازم می‌داند تخصیص خورده است، بنابراین برای اثبات لزوم نمی‌توان به کریمه تمسک کرد؛ چون تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص می‌شود.

قلت: همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم مخصصی با عنوان «العقود الجائزة» یا «البیوع الجائزة» یا هر عنوان دیگری که شامل موارد مشکوک شود از طرف شارع وارد نشده تا تمسک به عام در موارد مشکوک، تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه - در صورتی که مخصص متصل باشد - یا تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مخصص - در صورتی که مخصص منفصل باشد - باشد. آنچه که در شرع وارد شده و از تحت کریمه خارج شده به صورت موارد است - مثل عقد وکالت، عقد مضاربه، عقد ودیعه و ... - نه عنوانی که نسبت به موارد مشکوک احتمال شمول داشته باشد، لذا در شک در عقد خاصی مانند عقد معاطاتی که آیا از تحت عموم کریمه خارج شده یا نه، مانعی از تمسک به عموم عام نیست.

۷. تمسک به کریمه‌ی ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾

مناسب بود مرحوم شیخ همان‌طور که برای اثبات إفاده‌ی ملکیت در معاطات به کریمه‌ی ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ تمسک کردند این‌جا نیز برای اثبات لزوم معاطات به این کریمه تمسک می‌نمودند.

ما در بحث اثبات إفاده‌ی ملکیت در معاطات بیان کردیم مراد از ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ این است که خداوند متعال بیع را به همان نحوی که نزد عقلاء بوده، مرسل و رها کرده و قید و بندی برای آن جعل نکرده است. بنابراین کریمه مفید اطلاق است، لذا اگر در جایی قید و بند باشد احتیاج به دلیل خاص دارد [تا از تحت کریمه خارج شود].

بیع نزد عقلاء دارای حلیت تکلیفیه، حلیت وضعیه و لزوم است. کریمه‌ی ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ بیان می‌کند همان لزوم در نزد عرف و عقلاء را خداوند متعال برای بیع و از جمله بیع معاطاتی تثبیت و اِمْضاء فرموده است. بنابراین کریمه دال بر لزوم بیع معاطاتی است.

شیخ رحمته الله با این که دلالت آیات و روایات را بر لزوم معاطات تمام دانستند، ولی در برابر ادعای اجماع بر

عدم لزوم معاطات دچار مشکل شده‌اند. قبل از این که مسأله‌ی إجماع را بررسی کنیم، روایاتی را که بعضی فقهاء به آن استناد کرده‌اند که معاطات اصلاً مفید ملکیت نیست یا حداقل مفید ملکیت لازم نیست، ذکر می‌کنیم.

روایات دال بر عدم لزوم ملکیت

۱. روایت «إِنَّمَا يُحَلَّلُ الْكَلَامُ وَيُحَرَّمُ الْكَلَامُ»^۱

از جمله کسانی که به این روایت تمسک فرموده صاحب ریاض^۲ رحمته الله است. این مضمون در ضمن روایتی در کافی و تهذیب^۳ نقل شده است:

عَلَىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۶۰:

بقي الكلام في الخبر الذي تُمسك به في باب المعاطاة، تارةً على عدم إفادة المعاطاة بإباحة التصرف، وأخرى على عدم إفادتها للزوم؛ جمعاً بينه وبين ما دلّ على صحّة مطلق البيع كما صنعه في الرياض وهو قوله عليه السلام: «إِنَّمَا يَحَلَّلُ الْكَلَامُ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامَ». وتوضيح المراد منه يتوقّف على بيان تمام الخبر، وهو ما رواه ثقة الإسلام في باب «بيع ما ليس عنده»، والشيخ في باب «التقدي والنسيئة» عن ابن أبي عمير، عن يحيى بن الحجّاج، عن خالد بن الحجّاج أو ابن نجيب قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يجيئني ويقول: اشتر لي هذا الثوب وأريحك كذا وكذا. فقال: أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك؟ قلت: بلى. قال: لا بأس، إنّما يحلّل الكلام ويحرّم الكلام. وقد ورد بمضمون هذا الخبر روايات أخر مجردة عن قوله عليه السلام: «إِنَّمَا يَحَلَّلُ .. إلخ»، كلّها تدلّ على أنّه لا بأس بهذه المواعيد والمقاوله ما لم يوجب بيع المتاع قبل أن يشتريه من صاحبه.

۲. رياض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۸، ص ۲۱۳:

و أمّا الوجوه الأخر التي ذكرها بعض الأجلّة انتصاراً لمتوهم كلام المفيد - (رحمه الله) فلم أفهم منها دلالة بل ولا إشارة، وإنّما غايتها كباقي الأدلّة ثبوت الإباحة في التصرف، فلا كلام فيها، كما هو المشهور بين الطائفة، بل كافتهم؛ لرجوع القائل بعدمها و حرمة التصرف في المعاطاة عنه إلى الإباحة، كما حكاها جماعة، وهي غير مفروض المسألة، بل يستفاد من كثير من المعتبرة عدم الاكتفاء بمجرد القصد والإشارة، وأنّه لا بدّ من لفظ البتّة، كما ذهب إليه بعض من لا يعتدّ به من الأجلّة.

ففي الصحيح وغيره من المعتبرة أنّه «إِنَّمَا يَحَرِّمُ وَيَحَلِّلُ الْكَلَامَ» وهي وإن اقتضت حرمة التصرف إلّا أنّها محمولة على اللزوم وعلى ما بعد الرجوع؛ جمعاً بينه وبين ما دلّ على الإباحة بالتراضي من الإجماع في الغنية و شرح القواعد، مع عدم الخلاف فيه بين الطائفة، لما عرفت من رجوع القائل بالحرمة كما حكاها جماعة.

نعم هي ليست دالّة على اشتراط كونه الألفاظ المخصوصة المشهورة بكيفياتها، المعهودة المشتركة، إلّا أنّه ليس فيها الدلالة على الاكتفاء بذلك من دونها أيضاً، وإنّما غايتها في الاكتفاء به و عدمه أنّها مجعولة لا يمكن الاستناد إليها نفيّاً ولا إثباتاً في الكيفيات المزبورة.

۳. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص ۵۰:

عَنْ [الحسين بن سعيد] عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثُّوبَ وَأُرِيحَكَ كَذَا وَكَذَا قَالَ أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ قُلْتُ بَلَى قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يُحَلُّ الْكَلَامُ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامَ.

نَجِيحٌ^١ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ وَأُرِيحَكَ كَذًا
وَكَذًا فَقَالَ: أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ؟ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يُحَلِّلُ
الْكَلَامَ وَيُحَرِّمُ الْكَلَامَ.^٢

این روایت از لحاظ سند به خاطر خالد بن نجیح یا خالد بن الحجاج - که نسخ متفاوت است - ناتمام است. بله اگر کسی معتقد باشد که ابن ابی عمیر لا یروی و لا یُرسل إلا عن ثقة می تواند به این روایت اعتماد کند، ولی ما این کلام را در مورد مشایخ بی واسطه‌ی ایشان نتوانستیم بپذیریم فضلاً از مشایخ با واسطه!

خالد بن الحجاج که در بعضی نسخ کافی و در تهذیب آمده است، برادر یحیی بن الحجاج می باشد. از عبارت نجاشی در ترجمه‌ی یحیی بن الحجاج، بعضی این طور استفاده کرده‌اند که نجاشی خالد بن الحجاج را نیز توثیق کرده؛ زیرا فرموده است: «یحیی بن الحجاج الکرخی بغدادی ثقة و أخوه خالد. روی عن أبي عبد الله عليه السلام»^٣ در حالی که صحیح این است که «ثقة» وصف برای یحیی بن الحجاج است و شامل برادرش خالد نمی شود و این که ابن داود در رجالش در ترجمه‌ی یحیی بن الحجاج گفته است: «یحیی بن الحجاج الکرخی بغدادی ق [کش] ثقة هو و أخوه خالد»^٤ از آن جا که می دانیم مستند کلام ابن داود سخن نجاشی است می گوییم اشتباهی در نقل رخ داده است و نهایت آن که کلام نجاشی برای ما مردّد می شود و نمی توانیم احراز وثاقت خالد بن الحجاج کنیم. علاوه آن که نمی دانیم نسخه‌ی خالد بن الحجاج صحیح است یا خالد بن نجیح و از این جهت نیز نتیجه تابع أخس مقدمات است؛ چراکه خالد بن نجیح توثیق ندارد.

خالد بن نجیح یا خالد بن الحجاج می گوید: شخصی می آید و می گوید این پارچه را بخر و من فلان مقدار به تو سود می دهم، حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که اگر خواست از تو أخذ می کند

١. در حاشیه کافی طبع دار الحدیث آمده است:

هكذا في «ط، بح، جد»، و حاشية «ی، بس، جت» و الوافی و المرأة عن بعض النسخ و التهذیب. و فی «ی، بخ، بس، بف، جت، جن» و المطبوع: «خالد بن نجیح».

و لم نجد رواية يحیی بن الحجاج عن خالد بن نجیح فی موضع، بل الظاهر تأخر طبقة خالد بن نجیح عن خالد بن الحجاج هذا؛ لأن أكثر رواياته مروية عن طريق عثمان بن عيسى. راجع: معجم رجال الحدیث، ج ٧، ص ١٨، الرقم ٤١٦٨، و ص ٣٩٢.

٢. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٥، ص ٢٠١.

٣. رجال النجاشی، ص ٤٤٥.

٤. رجال ابن داود، ص ٣٧٢.

٥. یعنی آیا چنین معامله‌ای قبل از این که پارچه را خریده باشم از من بخرد درست است؟

[می‌خرد] و سود می‌دهد و اگر نخواست ترک می‌کند [نمی‌خرد]؟ عرض کردم: بله این طور است. فرمودند: اشکالی ندارد. فقط و فقط کلام است که حلال می‌کند و کلام است که حرام می‌کند.^۱

در دو روایت دیگر نیز بخش دوم این مضمون یعنی «إِنَّمَا يُحْرَمُ الْكَلَامُ» آمده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَيَشْتَرِطُ لِلْبَدْرِ ثُلثًا وَ لِلْبَقْرِ ثُلثًا قَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى شَيْئًا فَإِنَّمَا يُحْرَمُ الْكَلَامُ.^۲

این روایت از لحاظ سند تمام است.

حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی کسی که زمین [دیگری] را مزارعه می‌کند و شرط می‌کند به خاطر بذری که می‌آورم یک ثلث و به خاطر گاوی که برای شخم زدن می‌آورم یک ثلث دیگر، سؤال شد حضرت فرمودند: به این صورت نمی‌تواند معین کند^۳، همانا فقط و فقط کلام است که حرام می‌کند.

روایت صحیح دیگر نیز به همین مضمون در کافی و تهذیب نقل شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَزْرَعُ أَرْضَ آخَرَ فَيَشْتَرِطُ عَلَيْهِ لِلْبَدْرِ ثُلثًا وَ لِلْبَقْرِ ثُلثًا قَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بَدْرًا وَ لَا بَقْرًا فَإِنَّمَا يُحْرَمُ الْكَلَامُ.^۴

و الحمد لله رب العالمين

۱. یعنی بستگی دارد که چگونه حرف زدید، آیا ایجاب بیع کرد و ملتزم شد از تو بخرد یا نه صرف وعده بود؟

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۶۷. و تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۱۹۴:

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يَزْرَعُ أَرْضَ رَجُلٍ آخَرَ فَيَشْتَرِطُ عَلَيْهِ ثُلثًا لِلْبَدْرِ وَ ثُلثًا لِلْبَقْرِ فَقَالَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بَدْرًا وَ لَا بَقْرًا وَ لَكِنْ يَقُولُ لِصَاحِبِ الْأَرْضِ أَرْضُ فِي أَرْضِكَ وَ لَكَ مِنْهَا كَذَا وَ كَذَا نِصْفٌ أَوْ ثُلثٌ أَوْ مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ وَ لَا يُسَمَّى بَدْرًا وَ لَا بَقْرًا فَإِنَّمَا يُحْرَمُ الْكَلَامُ.

۳. یعنی باید بگوید مزارعه می‌کنم دو ثلث مال من یک ثلث مال تو، اما این که معین کند به خاطر گاو این قدر سهم و به خاطر بذر این قدر سهم می‌برم درست نیست و این طور حرف زدن حرام می‌کند.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۶۷. و تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۱۹۴:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَزْرَعُ أَرْضَ آخَرَ فَيَشْتَرِطُ لِلْبَدْرِ ثُلثًا وَ لِلْبَقْرِ ثُلثًا قَالَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بَدْرًا وَ لَا بَقْرًا فَإِنَّمَا يُحْرَمُ الْكَلَامُ.

مقرر: عبدالله اميرخانی